

تاریخ و رجال

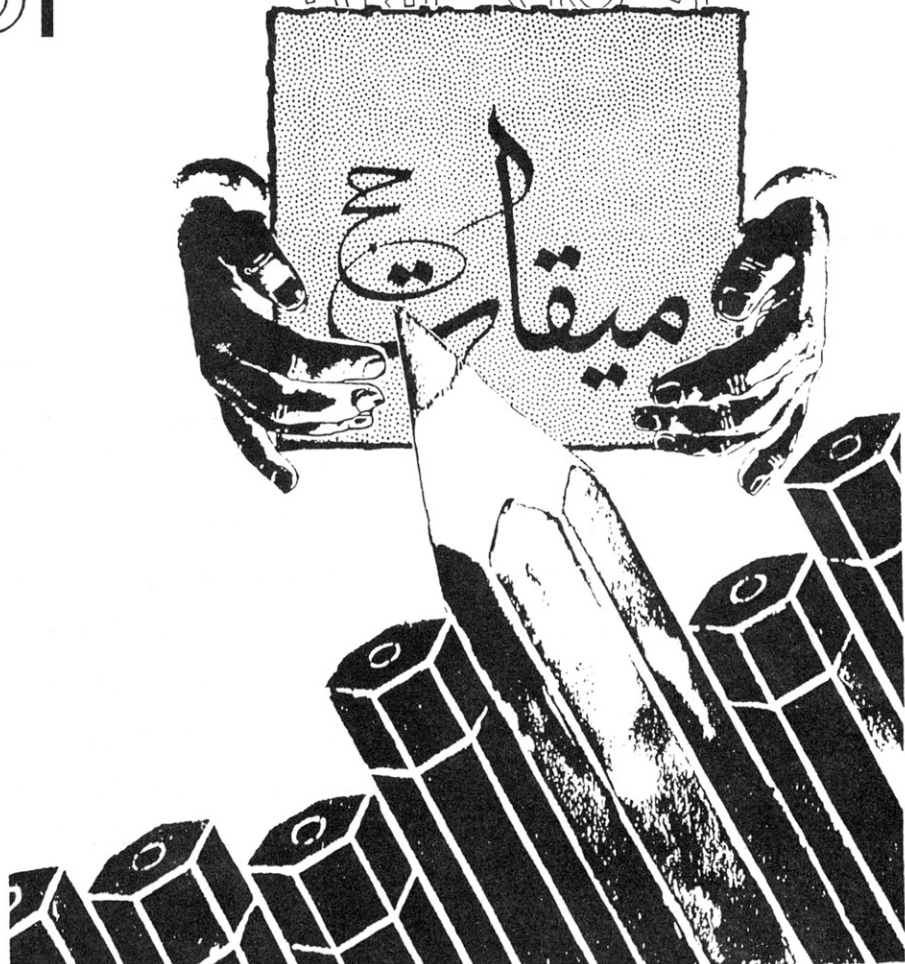
خطابہ

اسرار و معارف خفیہ

امکن و آثار

فقہہ صحیح

حج در آئینہ ادب فارسی



مکه مکرمه و پیشینه آن

تألیف: جواد علی

ترجمه و تحقیق: اصغر قائدان

۲

اعراب، نه فقط در مکه، بلکه در تمامی جهان عرب، همواره حاکم است. نزاع بین بنی هاشم و بنی امیه برای تسلط و ریاست بر مکه و سپس بر خلافت اسلامی، مردم مسلمان را همانند مردم دوران جاهلیت مورد اذیت و آزار قرار می‌داد^۲ و نزاع بین خاندانهای دیگر برای ریاست و زعامت نیز همینگونه بود.

در هر زمان، بعضی از رؤسا و بزرگان، به حکومت مکه رسیده و خود را پادشاه آن می‌خواندند، آنان تمایل داشتند تا تاجی همانند تاج پادشاهان بر سر گذارند ولی موفق نمی‌شدند. حتی ذکر شده است که

مکه دارای جامعه‌ای شهری و با ثبات بود. ساکنان آن بیشتر شهرنشین بودند، البته نه شهرنشین به معنا و مفهومی که امروزه از آن برداشت می‌کنیم؛ زیرا زندگی در آن بر اساس عصبیت قبیله‌ای شکل گرفته بود. شهر به چند شعب یا دژه تقسیم گشته و هر دژه خود اجتماعی مستقل محسوب می‌شد و خاندانی در آن حکومت می‌راند. این خاندانها نیز، برای دستیابی به مقام و قدرت، همواره با دیگران به نبرد و درگیری مشغول بودند.^۱

به رغم آن که اسلام با این ارزشهای جاهلی مبارزه کرد ولی تا امروز نیز در بین

مقصود خود نرسید و سرانجام نزد ابن جفینه مانده و سپس از دنیا رفت؛ لذا بنو اسد بن جفینه به قتل او متهم شدند^۳ ابن جفینه همان عمرو بن جفینه غسانی بود.^۴

عثمان بن حویرث اولین پیشوا در زمان جاهلی نیست که شیفته پادشاهی و لقب «پادشاه دوستدار مردم» بود. وی برای دستیابی به این لقب به هر شیوه‌ای ولو از راه دوستی با زورمندان بیگانه و توسل به آنان، متمسک می‌شد، تا از ایشان در تثبیت پادشاهی بر قوم خویش کمک بگیرد.

در کسب اخبار و تاریخ، از اسامی تعدادی چون او یاد شده که بدنبال پادشاهی بوده، طمع چشم آنان را کور ساخته و به علت کمبود شخصیت و ضعف نفس، حتی به ساسانیان و روم نیز متوسل می‌شده‌اند تا به کمک آنان بر قوم خویش پادشاهی و سیطره یابند و از سوی ایشان به لقب «دوست» مفتخر گشته و از دست آنان تاج بر سر گیرند. بدیهی بود در مقابل، با این عمل، خود و قوم خویش را در خدمت رهبران بیگانه و کسانی که با قدرت و برتری بر آنان منت نهاده و کمک کرده‌اند قرار می‌دادند.

عثمان بن حویرث در راه دستیابی به پادشاهی مکه، به استقبال مرگ شتافت و

بعضی از آن مدعیان، به بیگانگان نیز پناه می‌بردند، تا برای ایجاد نفوذ و سلطه سیاسی، مادی و نظامی و در حقیقت تثبیت پادشاهی خود بر این سرزمین، از آنان کمک بگیرند ولی موفق نمی‌شدند. همانگونه که در مورد عثمان بن حویرث بن اسد بن عبد العزی معروف بن «البطریق» گزارش شده است؛ یعنی همان کسی که در پادشاهی مکه طمع کرد و وقتی موفق نشد، نزد قیصر روم رفته و خواست تا برای دستیابی به سلطنت، خود را در حمایت او قرار دهد. وی به قیصر گفت من آنان را به دین تو وارد می‌کنم که سرانجام تحت سلطه تو خواهند آمد. قیصر گفت پس چنین کن و سپس برای او نامه‌ای نوشته و با طلا ممه‌ور نمود. قریش از قیصر ترسیده و سعی کردند تا به گفته او گردن نهند. آنگاه اسود بن مطلب (ابو زمعه) برخاست و مردم در حال طواف را مورد خطاب قرار داد و گفت: قریش نه پادشاهی می‌کند و نه تن به پادشاهی می‌دهد. اسود بن اسد بن عبد العزی نیز فریاد زد: آگاه باشید که مکه زنده است و به پادشاهی کسی گردن نمی‌نهد. قریش نیز بر سخن او قدرت یافته و با آنچه که عثمان بن حویرث برای آن آمده بود مخالفت ورزیدند؛ او نیز به

به نظر نمی‌رسد که این یک لقب دینی برای او باشد. رومیان این القاب را برای جذب (قلوب) و یا خریدن رؤسا و بزرگان قبایل به آنان اعطا می‌کردند! این القاب، برای فخر و مباحثات بوده نه نشانهٔ رتبه و مقامی که از آن برخوردار بوده و بدان منظور از رومیان دریافت کرده باشند.

در جزیرهٔ العرب، الفت، محبت و وحدت اجتماعی بین مردم وجود نداشت. خودپرستی و روح قبیله‌گرایی، که نوعی خودخواهی توسعه یافته بود، به ظهور یک جامعهٔ بزرگ و یکپارچه کمک نمی‌کرد. هر رئیس و پیشوای بزرگی، ریاست را برای خود می‌دید و پذیرش ریاست دیگری را برای خود، خواری و اهانت می‌شمرد. همکاری و تعاون، به علت اوضاع بد مالی و وجود فقر کلی وجود نداشت. چنین جامعه‌ای را بناچار می‌بایست تفرقه فرا گیرد و حسد و نزاع بین مردم، برای بدست آوردن روزی در یک زندگی سخت، پدید آید. در قرآن کریم نیز به این امر اشاره شده است.

این آیات، مؤمنان را به وضعی که در آن بودند یادآور شده و آنان را به وحدت و عدم بازگشتن به آن زندگی جاهلی، تشویق کرده است:

چنانکه ذکر شد، برای این امر، به روم تقرّب جسته و به دین مسیح گروید. ولذا مقام وی نزد رومیان بالا رفت. کسی چه می‌داند؟ شاید انگیزهٔ حمایت رومیها از او، بدین سبب بود که وی را مأمور خود ساخته و برای تسلط و نفوذ بر این شهر مقدس، به او کمک نمایند تا بتوانند بوسیلهٔ او بر حجاز، یمن، عربستان جنوبی و غربی و نهایتاً جزیرهٔ العرب سیطره و تسلط یابند.

عثمان قوم خویش را جمع کرده و به آنان هشدار داد که: ای مردم، چنانکه می‌دانید، قیصر روم سرزمینهای شما را امن کرده و تجارتی که به آن اقدام می‌کنید در سایهٔ حمایت اوست. وی مرا بر شما پادشاه کرده و من یکی از شماها و پسر عمویان هستم. می‌ترسم اگر از این امر سرپیچی کنید، رومیان مانع تجارت شما در شام شوند. پس با امر او مخالفت نکرده و دوستی او را قطع ننمایید^۵ وی پس از آن، به تهدیدی شدیدتر پرداخت و بر تحقق پادشاهی خود، به هر وسیله‌ای مصمّم شد.

شاید لقب «بطریق» که عثمان بن حویرث به آن شناخته می‌شد، از جانب رومیان برای کسب رضایت و خوشنودی، او - با حرف یا عمل - داده شده باشد و عاقلانه

حکومت‌های امروزی می‌بینیم انجام دهد، گزارشی نداده‌اند.

در مجموع، حقیقت امر این بود که مکه قریه‌ای تشکیل یافته از دره‌هایی بود که هر یک به عشیره‌ای اختصاص داشت و رؤسای آن، خود به تنهای به حلّ و عقد امور و نهی و تأدیب عشیره خود می‌پرداختند. و در توان کسی نبود که با حکم آنان مخالفت ورزد. این رؤسا از عاقلان قبیله و حکام ناصح بودند.

در قرآن کریم پیرامون رؤسای مکه چنین آمده است:

«وقالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم.»^۸

مراد از «قریتین» مکه و طائف می‌باشد. در آیه بعدی، به وجود مراتب و درجات بعضی از مردم نسبت به عده‌ای دیگر، اشاره می‌شود. در این آیات، اوضاع اجتماعی ساکنان مکه، طائف و نقاط دیگر در آن زمان تشریح می‌گردد.

پس رؤسای مکه همان بزرگان و پیشوایان آنان بودند که از بالاترین مقام و درجه در میان مردم برخوردار بوده و «بزرگان مکه» یا «بزرگان طائف» همان طبقه «اریستوکرات» یا «اشراف» بودند که در

«واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته إخوانا.»^۶

«وهو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین وألف بین قلوبهم، لو أنفقت ما فی الأرض جمیعاً ما ألفت بین قلوبهم، ولكن الله ألف بینهم، انه عزیز حکیم.»^۷

اسلام این وحدت را که جایگزین تفرقه و اختلاف شد، نعمتی از نعمت‌های خداوند بر مؤمنین شمرده و از مسلمانان می‌خواهد تا به اسلام چنگ زده و متفرق نگردند و این نعمت خداوند را بر خود که به فضل او برادر شدند بیاد آورند.

در مکه حکومتی مرکزی به معنا و مفهوم شناخته شده امروزی آن، وجود نداشت. در آن سرزمین پادشاهی که دارای تخت و تاج باشد یا یک رئیس بعنوان رئیس جمهور یا رئیس شهر نبود. از مجلسی که بر شهر حکومتی مشترک یا به تناوب داشته باشد و از حاکم شهر یا حاکم نظامی خبری نبود و اخباریون نیز از وجود مدیر ورئسی که در آن شهر امنیت را برقرار سازد و یا زندانی که افراد متخلف و خاطی نسبت به نظم و قوانین جامعه را در آن محبوس نماید و وظائف دیگری از این قبیل را که در

کتب حدیث و سیره، از مجلسی در مکه سخن گفته‌اند که اشراف، رؤسا و بزرگان آن شهر، برای مشورت و برنامه‌ریزی در امور صلح یا جنگ در آن انجمن جمع می‌شدند. این مجلس به «دار الندوه» معروف و شباهتی به شیوهٔ مجالس بزرگان در یمن بنام «المزود» داشت. در دار الندوه بزرگان قوم و صاحب‌نظران و اصحاب حلّ و عقد، برای مشورت در امور و تصمیم‌گیری گردهم جمع شده و به اعتبار این که پیشوایان و رؤسای قوم هستند، به اعلان حکم و نظر خویش پرداختند و مردم نیز جز اطاعت و امتثال اوامر آنان وظیفه‌ای نداشتند. آنان در گزینش و انتخاب رؤسا یا شخصیت‌های این مجلس، دارای حق رأی و نظر نبوده و این رؤسا بنام مردم و از ایشان سخن می‌گفتند. اعضای مجلس یاد شده در این وضع همانند رئیس قبیله‌ای بودند که بنام افراد خود، به صدور فرمان می‌پرداختند. در حقیقت نظر آنان همان چیزی بود که عرف و عادت و رأی بزرگان و صاحبان حلّ و عقد قبیله نامیده می‌شد.

بنای دار الندوه را به قُصَیّ نسبت می‌دهند که در حدود سال ۴۴۰ میلادی - بر اساس آنچه مستشرقان تخمین زده‌اند - آن

میان مردم زعامت و رهبری داشته و به داشتن تکبر، جلال و جبروت و خودپسندی موصوف و تنها خود را انسان می‌پنداشتند که بوسیلهٔ آن به زعامت موروثی یا مال و مکت دست یافته بودند.^۹

حکومت در مکه آن عصر، حکومتی غیر متمرکز و در حقیقت حکومت رؤسا و صاحبان مقام و نفوذ و شخصیت بود که همواره احکام و اوامر آنان اجرا و اطاعت می‌شد. این امر نه بخاطر وجود حکومت قوی مرکزی بود که بر مردم مکه سیطره داشت، بلکه بخاطر این که آن احکام و اوامر، از سوی عناصر دارای وجهه و سن و رؤسا و اشراف صادر می‌گشت. احکام آنان در عرف و عادت مردم مکه و سایر ساکنین جزیرهٔ العرب مطاع بود و هیچگاه با عادت و عرف مخالفتی نمی‌شد، حتی امروز نیز عرف به منزلهٔ قانون مردم شبه جزیره است. سرپیچی از احکام رؤسا و بزرگان، به معنای سرپیچی از سیادت و سلطهٔ قانون، تمرد بر سازمان و نظام اجتماعی، تحقیر حاکمان و اهانت به آنان و پیروانشان بود لذا هیچ کس نمی‌توانست از اوامر رؤسای قوم و صاحبان حسب و شرف و سن و عقل سرپیچی کند.



شد و سپس آن را برای فرزند خود به ارث گذاشت. دارالندوه (پس از اسلام) همچنان پای برجها بود تا این که عکرمه بن عامر بن هاشم، آن خانه را از معاویه بن ابی سفیان خرید و آن را به دار الاماره و محل سکونت خویش تبدیل کرد.^{۱۴ و ۱۵}

و اما در مورد قانون آن قوم و دستور رؤسای آن، خداوند در قرآن کریم چنین اشاره می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»^{۱۶} ایشان از آنچه به دست می‌آوردند، محافظت می‌کردند و نسبت به آنچه به آنان می‌رسید، حریص بودند؛ برای آنان هیچ تغییر و دگرگونی، اگر چه در آن حق و منطقی می‌دیدند، پذیرفتنی نبود، در قرآن کریم، آیات دیگری است که تمسک و توسل نخبگان و اشراف مکه را به حقوق و وراثت عرفی و سیادت خویش متذکر می‌شود. آنان با این وسیله به حفظ و سیانت از حقوق موروثی و زعامت خود در میان مردم می‌پرداختند. اشراف و ملأ مکه کسانی بودند که هیچ چیز جدید و تغییری را نمی‌پذیرفتند. و سنت آنان به گذشته تعلق داشته و انقلاب و خروج از عرف و عادت را به هر طریقی ناپسند می‌داشتند.

کسانی که عرف و عادت را سبک

را ساخته است؛ آنچه مسلم است، این مجلس در دوران وی برای قریش بوجود آمد. رؤسا و ریش سفیدان در آن می‌نشستند و نیازمندان و ستمدیدگان به آن پناه می‌جستند، قریش نیز در جنگها و امور خود، تصمیمی جز در آن نمی‌گرفت، هر کس را که می‌خواست ازدواج کند در آنجا عقد زوجیت می‌بستند، جوانان را به نشانه بلوغ سن و ازدواج، زره پوشانیده و در آن برای فرماندهانی که بزرگان مکه برای دفاع از شهر برگزیده بودند، پرچم بسته می‌شد و او پرچم را بعنوان نشانه‌ای در جنگ، از آن مکان حمل می‌کرد.^{۱۰}

در این مجلس، قریش برای برخورد با پیامبر - ص - به هنگام ترس از دعوت او، به مشورت نشستند و بر قتل او تصمیم گرفتند^{۱۱} در همین انجمن و خانه بود که در سال هفتم هجری، رؤسای قریش، پیامبر - ص - را هنگام ورود به مکه برای حج، به نظاره نشستند^{۱۲} و بخاطر مقام و عزتی که او در میان قوم خود بدست آورده بود، به شدت نسبت به او کینه و حسادت می‌ورزیدند.^{۱۳}

قصی سرپرستی این خانه را برای فرزندش عبدالدار وصیت کرد و او رئیس آن

شمرده و با سنت اَباء و اجدادی مخالفت می‌ورزیدند، مورد تعقیب قرار می‌گرفتند تا به هدایت بازگشته و به پیروی از سنتهای گذشته به همان گونه که بوده و به حفاظت از عرف و عادت ناچار گردند. و با این امر، حقوق موروثی و مکانت اجتماعی و مصالح اقتصادی رؤسا و بزرگان را پاسداری کنند. پس عرف در جامعه را طبقه حاکمه مقرر کرده و به حفظ مصالح خود بر اساس عاداتها می‌پرداختند. آنان با این قانون موروثی غیر مسجل حاکم بوده و مردم نیز باید به اطاعت و انقیاد آنان می‌پرداختند.

«وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا انزَلَ اللهُ قَالُوا بَلِ نَتَّبِعُ مَا اَلْفِينَا عَلَيْهِ اَبَاءَنَا، اُولُو كَانِ اَبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»^{۱۷}

بدین علت آنان هنگامی که می‌شنیدند محمد خود را رسول خدا می‌خواند که برای بشارت و هشدار به سوی آنان و سایرین آمده و به دین خدا، اسلام و اعتقاد به نبوت و رسالت خود دعوت می‌کند، تعجب کرده و او را مورد استهزاء قرار می‌دادند. این عده چگونه می‌توانستند ظهور مردی را که برای امر بزرگی چون این دعوت آمده و در حالی که وی از طبقه‌ای ثروت فراوانی به ارث نبرده و در این سرزمین

سروری و بزرگی نداشته، عاقلانه پندارند! اگر رسالتی که از سوی پروردگار جهانیان برای آن رسولی فرستاده شده، حقیقت باشد، بنا به نظر و عقیده آنان، ضروری است که این امر به بزرگان مکه یا حداقل طائف سپرده می‌شد، نه به مردی مثل محمد که از میان آنان (رؤسا و اشراف) نبود!

پس (با این اعتقاد) نسبت شرف، سن، موقعیت و مکانت از شرایط نبوت محسوب می‌شد که خداوند آن را جز به کسانی که از آن امتیازات و نیز از عقل و کمال فراوان برخوردار باشند نخواهد سپرد و همه آن امتیازات و فضایل، تنها در بزرگان و سروران و صاحبان مال و جان به اندازه کافی وجود داشت. این در حقیقت نمونه‌ای از زندگی و منطق آنان بود که با عقل و قدرت و علم مرتبط می‌شد.

آری محمد از خاندانی بود که تنها خدمت بیت الله و حجاج در میان آنان به ارث رسیده بود، نه مال و ثروت؛ زیرا او از بنی هاشم بود و هاشم نیز مالی نداشت، بلکه برای بازماندگان خود مکانت و منزلت به ارث گذاشت.

بنی هاشم، ثروتی چون ثروت بنی عبدشمس، که رقیب آنان در سلطه بر این



سگه‌ها، سگه‌های تقلبی و ساختگی یا ناقص و معیوب یافت می‌شد. تاجران مکه همانند سایر تجّار آن عصر، هنگام عبور از این شهر به آزمایش دینارها و درهم‌های خود و بررسی وزن آنها می‌پرداختند.

به علت کمی پولهای نقد در جهان، قیمت آنها در معاملات، بسیار بالا بود و مالک دویست دینار در جزیره العرب جزو بزرگان ثروتمند محسوب می‌شد.

ارزش سرمایه قریش در کاروانی که ریاست آن را ابوسفیان در دست داشت و باعث انجام نبرد بدر شد، به پنجاه هزار دینار می‌رسید و از کاروانهای بزرگ مکه محسوب می‌گشت. اموال آن را بر ۲۵۰۰ شتر حمل کرده و تعدادی از راهنمایان و محافظین که بین یکصد تا سیصد مرد گفته شده، آن را همراهی می‌کردند که بن این تعداد نیز افراد دیگری را که هنگام نیاز به مقاومت در مقابل راهزنان و بردگان به آنان می‌پیوستند باید افزود.^{۱۸}

اگر ما گفته اخباریان مبنی بر این که اشراف مکه و ثروتمندان آن در این کاروانهای بزرگ فصلی سهمیم بودند را بپذیریم، قدرت و توان مالی آنان را نسبت به سایر مردم مکه و حجاز بلکه تمامی

شهر کوچک بودند، نداشتند و در حقیقت ثروت، همان قدرت و سلطه بود، از این رو دشمنان ایشان از یک خاندان و بالطبع از یک ریشه و نیز قوی‌تر و نافذتر بوده و سلطه آنان در مکه و حجاز سابقه‌ای طولانی داشت.

بدین روی، قدرت و استحکام این خاندان و یارانشان و کسانی که پیرامون آنان بودند، بر قدرتی که بنی هاشم با وجود اشراف بر بیت الحرام و رؤسا و روحانیون آن زمان داشتند، قوی‌تر بود.

سفیران قریش، برای مکه ثروت و تجارت فراهم می‌کردند، آنان از روم طلاها و از ایران نقره‌ها به سوی این شهر سرازیر می‌کردند. رومیان نزد اعراب به دینارهای طلای مضروب و ایرانیان به درهمهای نقره مضروب خود مشهور بودند. مردم سرزمین شام و مصر به «مردم طلا» و مردم عراق به «مردم سکه» یا «نقره» معروف بودند.

هدف یک تاجر در زندگی خویش، جمع دینارها، کسب طلا و انباشتن آنها بود و طلا، ثروت و سرمایه در این اجتماع با مقام و مکانت برابر بود.

تجّار مکه در تعیین نرخ و ارزش دینارها و درهم‌ها استاد بودند چون در میان

بود، وقتی وی نتوانست بدهی خود را به او و سایرین بپردازد، ابولهب او را اجیر کرد تا با قریش به نبرد بدر برود و از این مأموریت به او پاداشی دهد ولی ابولهب پس از آن، از اجرای عهد خود امتناع ورزید.^{۲۰}

مسائل مذکور، این اندیشه و تصور را به ما می‌دهد که ثروت بعضی از تجار مکه بسیار زیاد بوده و بعضی از مستشرقان در این امر به حدی مبالغه کرده‌اند که حتی بعضی از تجار قریش را در موقعیت اشراف و ملاء این شهر قرار داده‌اند.

زنان مکه نیز در تجارت نقش داشتند. مادر ابووجهل، تاجر عطر و مواد خوشبو بود، هند همسر ابوسفیان نیز از طریق کسانی که به سرزمینهای شام می‌رفتند، تجارت می‌کرد، خدیجه تاجری معروف بود و افراد مورد اعتماد از تجار را به این کار می‌گماشت که داستان فرستادن پیامبر - ص - توسط وی برای تجارت به سوی شام در سیره‌ها معروف است.

وقتی ابوسفیان، بدون این که اموال کاروان بدست مسلمانان بیفتد، از شام برگشت، زنان تاجر قریش همگی پیرامون وی حلقه زده و به محاسبه سود خود و آنچه به هر یک از آنان می‌رسید پرداختند.^{۲۱}

جزیره العرب خواهیم شناخت. این ثروت بطور عادلانه توزیع نشده بود؛ مثلاً «ابواجیحه» بیشترین سهم را در کاروان مذکور داشت که به حدود سی هزار دینار می‌رسید و مردان دیگر از بنی امیه نیز حدود ده هزار دینار سهم داشتند. این بدین معناست که چهار پنجم صاحبان سرمایه در این کاروان از بنی امیه بودند. اما سهم اشراف و ثروتمندان مکه و در رأس آنان خاندان‌های بزرگ دیگر (غیر از بنی امیه) در کاروان، یک پنجم باقیمانده بود.^{۱۹} از اینجا می‌توان فهمید که چگونه خاندان معین، جدای از دیگران به ثروت اندوزی پرداخته‌اند.

در مکه خاندان ثروتمند دیگری با خاندان ابواجیحه در مقام و ثروت پهلو می‌زد و آن بنو مخزوم بود که از ثروتمندان مکه محسوب شده و (از میان آنان) «عبدالله بن جدعان» از بزرگان ثروتمند در عصر خود بود. بعضی از تجار مکه هزاران دینار در کاروانی که به فرماندهی ابوسفیان در سال دوم هجرت (به شام) فرستاده بودند، سهم داشتند و بالطبع این مقدار، تمامی ثروت آنان نبود. گویند «ابولهب» به عاص بن هشام بن مغیره چهار هزار درهم قرض داده

پرداخته، شراب و نبیذ می‌نوشیدند و اسراف فراوان می‌کردند.

اما بیشتر مردم و ساکنین شهر که «خضراء قریش» یا بندگان (رعیت) خوانده می‌شدند^{۲۵} چیزی در تملک نداشتند بلکه حتی دسترسی به نان جو نیز برای آنان دشوار بود. ثروتمند مکه فردی قسی‌القلب و سنگدل بود که جز به خود نمی‌اندیشید. حق هیچ کس را نمی‌داد. بر ضعیف مهر نمی‌ورزید و به او رحم نمی‌کرد. اموال یتیم و ناتوانان و ضعفا را غصب می‌کرد، وجدانش او را نمی‌آزرد و سینه‌اش را به درد نمی‌آورد. پس بدیهی بود که در این هنگام فقرای مکه و موالی (بندگان) و آزادگانی که دارای شعور و وجدان بودند، از این افراد قسی‌القلب و سنگدل و متجاوز نفرت داشته باشند.

در مکه، طبقه دیگری را می‌یابیم که ثروت افراد یاد شده را نداشتند ولی بالنسبه، از بیشتر شهروندان، توانمندی و ثروت بیشتری داشته‌اند. همه آنان یا بعضی مالک هزاران دینار یا درهم بودند، در حقیقت به این افراد در عرف آن عصر، طبقه متوسطه کوچک [Petitte baurg coiso] گفته می‌شد.

ربا خواران ثروتمند، از جمله آنان

ثروتمندان مکه و بزرگان آنان، در خانه‌های بسیار عالی که با زینتها و زخارف تزیین و با لوازم و اثاثیه مناسب مفروش شده بود، زندگی می‌کردند. آنان بر در خانه‌های خود پوشش‌ها و پرده‌های منقوش آویزان کرده و یا دیوار خانه‌ها را با اشکال و تصاویر و نقوش می‌آراستند،^{۲۲} و از ظروف طلا و نقره و اشیاء نفیس که از خارج می‌آمد استفاده می‌کردند.

اما بیشتر مردم مکه خانه‌هایشان از گل یا تنه درختان یا مو و پوست شتران یا مشابه آن بود.^{۲۳} این خانه‌ها بسیار کوچک و ساده بود که نمی‌توانست آنان را از سرما و گرما حفظ کند. این امر بخاطر آن بود که ایشان مالی در اختیار نداشتند. این اوضاع باعث ایجاد دشمنی و حسد در بین این دو طبقه در اجتماع می‌گشت.

اغنیای مکه از مظاهر زندگی خوب، در این دوران بهره برده و تا حد امکان از رفاه برخوردار بودند، تابستانها به مناطقی چون طائف و اماکن کوهستانی دیگر می‌رفتند تا خود را از گرمای مکه رهایی بخشند. آنان در این مناطق به شب نشینی نشسته لباسهای رنگین و گرانبها و پاک می‌پوشیدند.^{۲۴}

در تفریحات خود به بذل و بخشش

کار حریص می‌ساخت. سودهایی که در خرید و فروش اجناس از نقطه‌ای به نقطه دیگر به دست می‌آمد، بسیار فراوان بود و بعضی مواقع به صد در صد نیز می‌رسید. از جمله مردم مکه از کاروان تجارتي ابو سفیان در سال دوم هجری از یک دینار و یک درهم به همان مقدار سود بردند.^{۲۷}

در قرآن کریم دو مسافرت برای قریش در هر سال ذکر شده است، مسافرتی در تابستان و سفری در زمستان:

«لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء و الصیف فلیعبدوا رب هذا البیت الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف.»^{۲۸}

سفر زمستانی بهنگام ملایمت هوا و سردی آن، به یمن انجام می‌شد و در تابستان و فصل گرما نیز به شام مسافرت می‌کردند. در این سفر تجارتي، کاروان بزرگی به حرکت در می‌آمد و هر یک از مردم مکه به اندازه توان مالی خود در آن سهیم می‌شدند. کاروان به شدت حفاظت شده و رهبری آن را فردی قوی و شخصیتی توانمند، که می‌توانست بر حراست، خدمت و مدیریت آن در سختیها و ناملايمات به اندازه کافی قدرتمند باشد، به عهده می‌گرفت. موفقیت یا عدم موفقیت کاروان،

بودند که به نیازمندان قرض داده و سود بسیاری در قبال آن به ربا می‌گرفتند. تجار کوچک و خرده‌پا نیز با مال خود و یا دیگران، به صورت اشتراکی با خارج معامله می‌کردند و صاحبان جزف که در تولید و مدیریت حرفه و تخصص خویش، دستی داشتند، به تجارت با خارج مکه می‌پرداختند.^{۲۶} همه فروشندگان یا مغازه‌داران، تعدادی بنده و خدمتکار داشتند که به ملکیت و تصرف خود در آورده بودند. آنان این افراد را از بازارهای نخاسه می‌خریدند تا بعنوان ابزاری در آن عصر به خدمت خود در آورند.

مکه بخاطر فقر زمین و آب و هوا، شهری نبود که آنچه تاجران از محصولات زراعی یا تولیدات صنعتی برای تجارت نیاز داشتند، در آن تولید شود، بنابراین تاجران آن، واسطه انتقال تجارت لوازم مورد نیاز مردم از یمن و عربستان جنوبی به سرزمین شام و دریای سرخ و عراق بودند و از سرزمین شام و عراق نیز ما یحتاج اهل مکه، یمن، عربستان جنوبی و آفریقا را از طریق تجارت فراهم می‌کردند.

بواسطه افزایش و ازدیاد سودهای اینگونه تجارتها، که بر سرمایه نیز می‌افزود، تجار را به جدیت و تلاش همیشگی در این



با عنوان «تاریخ العرب قبل الاسلام» بیان کردیم.

بیشتر این تجار، از مسائل سرزمینی که برای تجارت به آن می‌رفتند آگاهی‌هایی داشتند. آنان لوازم نفیس تجارتي که مورد نیاز و پذیرش ثروتمندان و اغنیای مکه و جاهای دیگر بود را به این ناحیه وارد می‌کردند. ما در کتب لغت، اسامی لوازم و ابزارهایی که ریشه آنان به زبان فارسی، یونانی، سریانی، هندی و حبشی برمی‌گردد را ملاحظه می‌کنیم و این امر بالطبع دلیل روشنی برای این اتصال و ارتباط می‌باشد که حتی بعضی از این اسامی تا امروز نیز مورد استعمال و استفاده هستند.

بعضی از ثروتمندان مکه تنها به تجارت اکتفا نمی‌کردند، بلکه توجه خویش را به زمین و زراعت نیز معطوف می‌ساختند. آنان با رؤسای طائف در کاشت درختانی مثل انگور و میوه‌جات سهیم شده، به رهن یا اجاره مزارع پرداخته و بدین وسیله بر ثروت خود می‌افزودند و حاصل این زراعت را به شهر خود آورده و به کسانی که نیازمند آن بودند، به بهای سنگینی می‌فروختند. این ثروتمندان، زمستان را در طائف، در اوقات خوب به بیلاق گذرانیده و خود را از حرارت

به سرپرست و رهبر آن بستگی داشت و بالطبع موفقیت یا شکست آن، برای مردم مکه تأثیر فراوانی به دنبال داشت.

اینجاست که می‌بینیم چگونه ابوسفیان برای نجات کاروان قریش، که از سرزمین شام می‌آمد، مسیر آن را منحرف ساخت و آن را از مسلمانانی که در مسیر آن کمین کرده و منتظر رسیدن آن بودند دور نمود. بدیهی بود اگر آنان بر این کاروان دست می‌یافتند، خسارت و زیان فراوانی به قریش می‌رسید.

تجار قریش تنها به دو سفر تجارتي یاد شده اکتفا نمی‌کردند بلکه در کاروانهای کوچک به امر تجارت تخصصی می‌پرداختند. بعضی از آنان برای تجارت به سوی عراق، حیره و انبار و بعضی به حبشه و عده‌ای به یمن می‌رفتند.

اخباریون اسامی تعدادی از این تجار و خاندانها را، که این اماکن و سرزمینها را دیده و در آن به تجارت پرداخته‌اند، را به دست می‌دهند. هر دو طرف در میان یکدیگر خویشی داشته و یا پیمانها و عهدنامه‌هایی با بزرگانی که کاروان خویش را به آن سرزمینها می‌آوردند، بسته می‌شد، چنانکه ما این امر را در جزء هشتم این کتاب

مکه، که از صخره‌های سوزان آن بلند می‌شد، رهایی می‌بخشیدند.

تجار مکه، اعراب و کشاورزانی که با آنان ارتباط داشتند را به استعمار می‌کشیدند، به آنان با ربا و بهره فراوان پول قرض داده یا محصولات آنان را هنگام ثمردهی می‌خریدند و اندک اندک بهای آن را می‌پرداختند. لذا سود فراوان و مطلوبی به دست آورده و نفوذ خویش را روز بروز بر آنان می‌افزودند. ایشان به رؤسای قبایل با بذل و بخششها و دادن وامها نزدیک می‌شدند تا حمایت و پشتیبانی آنان را برای کاروانهای تجارتی خود، به هنگام عبور از زمینهای ایشان، بدست آورند و بدین گونه بود که کاروانهای آنان با امنیت به سوی حیره، انبار، تکریت، و هیت در عراق و بسوی غزه، بصری و مناطق دیگر شام رفته و با ایران و عشاشه - همپیمانان روم - به عقد پیمانهای تجارتی می‌پرداختند.

همینطور، تاجر مکه فردی عالم و آگاه بود که بازارهای دوردست را برای خرید و فروش مورد توجه و هدف قرار می‌داد و از طرفی نیز به اوضاع اقتصادی در خارج سرزمین خود آگاه بود و تخصص کافی و آشنایی با نرخهای جهان داشت.

وکسی چه می‌داند؟ شاید در میان آنان کسانی بودند که زبانهای بیگانه؛ مثل فارسی، یونانی و سریانی را بخاطر سفر به آن سرزمینها و صحبت فراوان با ساکنان و انجام معامله و پیمانهای تجارتی با ایشان، به نحوی می‌دانستند. و چه بسا با زبان همان مردم با آنان مکاتبه و مراسله می‌کردند.

تاجر مکه حرمت شهر خود و وجود بیت الحرام در آن را بزرگ داشته، خود را در پناه این حرم قرار داده، از خدای بیت برای زندگی و تجارت خود به فضل او امنیت می‌طلبید. هنگامی که قصد سفر یا تجارت داشت، قطعه‌ای از پوست درخت حرم را به گردن خود یا افسار شتر خویش می‌انداخت و با توسل و توجه به آن، احساس امنیت می‌کرد. و وقتی برمی‌گشت و داخل حرم می‌شد، این قطعه پوست را از گردن خود یا شتر خویش باز می‌کرد.^{۲۹}

بدین گونه ثروتمندان مکه از قداست شهر خویش بیش از حد، بهره و فائده می‌بردند.

بزرگان و صاحبان پول و مقام و حسب، عقلای قوم و زبان آنان بودند؛ آنچه می‌گفتند پسندیده و با حکمت تلقی



شده و بی چون و چرا مورد پذیرش بود. اما عوام الناس، چنانکه قرآن کریم بیان می‌کند؛ یعنی تابعان، هیچ نظر و سخنی نداشتند؛ آنچه نسبت به آن مأموریت می‌یافتند به انجام رسانده و از بزرگان و رؤسای خود پیروی می‌کردند. این امر به سبب کم عقلی و ناآگاهی طبیعی و مادرزادی آنان نبود بلکه به سبب جامعه آن عصر بود که این مسائل در آن ریشه داشت؛ یعنی نظام و اجتماعی که در آیات ذیل رساترین توصیف از آن شده است:

«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا، فاضلونا السببلا، ربنا انا هم ضعفين من العذاب و العنهم لعنا کبیراً.»^{۳۰}

«فیقول الضعفاء الذین استکبروا انا کنا لکم تبعاً فهل اُنتم مغنون عنا نصیباً من النار.»^{۳۱}

«وقال الذین استضعفوا للذین استکبروا، بل مکر اللیل و النهار، اذ تأمرونا أن نکفر بالله و نجعل له انداداً.»^{۳۲}

عظمت و بزرگی نزد آنان در حسب، نسب، مال و مقام بود. آباء و اجداد هر کس سرمایه او و ثروت باعث تفاخر و مباهات در جامعه بود که به وسیله آن و سایر امتیازات و فضائل خویش بر مردم و سایر ساکنان سرزمین خود فخر می‌فروختند. آنان هنگامی که در مجلس می‌نشستند نسبت به بزرگی و عظمت آباء و اجداد خویش مورد احترام بوده و باعث افتخار ایشان بود. در آن مجالس، در مکانی می‌نشستند تا بدان وسیله بتوانند نزد مردم به حسب و نسب خود مباهات کنند. اگر کسی بدون داشتن شهرت و آوازه آباء و اجدادی، بر آنان مقدم می‌شد، از او خشمگین شده و بر حسب معمول، وی را مورد اهانت قرار می‌دادند. از این روی، دشمنی‌هایی به سبب تفاخر در آباء و اجداد، حسب‌ها و نسب‌ها بین آنان پدید می‌آمد. این تفاخر، خصلتها و شاخصه‌هایی از خصائص جاهلیت نفرین شده بود و اسلام آن را به شدت نهی کرده و کسانی را که به آباء و اجداد خویش، طبق سنتها، مباهات می‌کردند، را مورد نکوهش قرار می‌داد. چنانکه در مواضع مختلفی از قرآن و کتب حدیث آمده است.^{۳۳}

این بزرگان و کبار صاحب مقام و منزلت و رأی، راه رفتن خاصی نیز داشتند. حالتی که در حرکت به خود می‌گرفتند بخاطر این بود که نشان ویژه‌ای داشته و می‌خواستند آنان را از سایر بندگان خدا متمایز سازد تا در این مسأله نیز برتر بوده و شباهتی به آنان

شده و بی چون و چرا مورد پذیرش بود. اما عوام الناس، چنانکه قرآن کریم بیان می‌کند؛ یعنی تابعان، هیچ نظر و سخنی نداشتند؛ آنچه نسبت به آن مأموریت می‌یافتند به انجام رسانده و از بزرگان و رؤسای خود پیروی می‌کردند. این امر به سبب کم عقلی و ناآگاهی طبیعی و مادرزادی آنان نبود بلکه به سبب جامعه آن عصر بود که این مسائل در آن ریشه داشت؛ یعنی نظام و اجتماعی که در آیات ذیل رساترین توصیف از آن شده است:

«و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا، فاضلونا السببلا، ربنا انا هم ضعفين من العذاب و العنهم لعنا کبیراً.»^{۳۰}

«فیقول الضعفاء الذین استکبروا انا کنا لکم تبعاً فهل اُنتم مغنون عنا نصیباً من النار.»^{۳۱}

«وقال الذین استضعفوا للذین استکبروا، بل مکر اللیل و النهار، اذ تأمرونا أن نکفر بالله و نجعل له انداداً.»^{۳۲}

عظمت و بزرگی نزد آنان در حسب، نسب، مال و مقام بود. آباء و اجداد هر کس سرمایه او و ثروت باعث تفاخر و مباهات در جامعه بود که به وسیله آن و سایر امتیازات و فضائل خویش بر مردم و سایر ساکنان

بوجود می‌آورد؛ یعنی عده‌ای، کسان دیگری را عیبجویی و با القاب زشت مورد استهزاء و تمسخر قرار داده و با او دشمنی می‌کردند.

این وضعیت جامعه کوچک جاهلی آن روز بود و شخص رسول خدا - ص - این وضع را مشاهده کرده بود.^{۳۸} در قرآن کریم و حدیث این خصلت و اوضاع دوران جاهلیت بشدت مورد نهی و نکوهش قرار گرفته است.

بزرگان و اشراف مکه از موقعیت دنیوی خویش در سرزمین خود نه تنها به راه رفتن که حتی در سخن گفتن نیز خود را از دیگران متمایز می‌کردند. آنان هنگامی که سخن می‌گفتند با صدای بلندی که نشانه بزرگی و مقام رفیع آنان بود و یا با صدای قوی که بر بزرگی مقام و منزلت وی از موقعیت دیگر سخن‌گویان و شنوندگان دلالت می‌کرد، سخن می‌گفتند. این صدای بلند، آنان را اقناع می‌کرد و خداوند نیز به این امر در قرآن کریم اشاره دارد:

«و اقصیٰ فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الأصوات لصوت الحمیر»^{۳۹}

بیشتر عوام الناس فقیر بوده و چیزی نداشتند. آنان به حساب طبقه عالی و ثروتمند، در مقابل خدماتی که برای ایشان

نداشته باشند. هنگامی که یکی از آنان راه می‌رفت، تکبر ورزیده و با افاده و تفاخر و ناز و کبر گام برمی‌داشت.

در مورد این متکبران و خودپسندها، در قرآن کریم چنین آمده است:

«و لا تصغرٰ خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحاً، ان الله لا یحب کلّ مختال فخور»^{۳۴}

«ان الله لا یحب من کان مختالاً فخوراً»^{۳۵}

و همینگونه در مواضع دیگری در قرآن کریم^{۳۶} و نیز در کتب حدیث، از این صفات آنان نکوهش شده است.^{۳۷}

یکی از شیوه‌های این متکبران و خودپسندها و فخر فروشان به آباء و اجداد، این بود که یکدیگر را در حسب و نسب مورد طعن و نکوهش قرار می‌دادند. بزرگان و اشراف این سرزمین به گذشته خاندان و آباء و اجداد خویش تفاخر و مباحثات می‌کردند و ارزش انسان در این عصر به میزان تفاخر او به حسب و نسب، نه عمل و فعل، خود بستگی داشت لذا ناچار می‌شد تا از کسانی عیبجویی و با کسان دیگری نیکویی کند. بدیهی بود این وضع، به غیبت و نفاق و دشنام منجر شده و مشکلات فراوانی



ترس از تنگی معیشت و مسائل دیگری که از فقر و سختی زندگی آنان برخاسته بود به زنده‌بگور کردن دختران دست می‌زدند. در قرآن کریم و نیز در احادیث به بعضی از این عادات اشاره شده و این امر بخاطر عواقب آن در اسلام تحریم گشته است.

سرزمینی مثل مکه مقدّس، تجارتگاه و مرکز فرهنگی و حیات دینی بود که با خارج و سرزمینهای متمدنی - به نسبت آن زمان - ارتباط داشت و لذا بالضرورة بین ساکنین آن، افرادی اهل فرهنگ و صاحب‌نظر در امور دین و باسوادان و نویسندگان و آگاهان به اخبار جهان و فعالیت‌های علمی در خارج نیز وجود داشتند. اما آنچه در کتب اخبار می‌بینیم بیانگر کمی تعداد باسوادان و نویسندگان و وجود جهل در مکه و سایر نقاط جزیره العرب است که بررسی این سخن در اینجا خارج از بحث بوده و ما را از پرداختن به مبحث اصلی باز می‌دارد. متذکر می‌شوم که به تفصیل در بخش «فرهنگ ویژه جاهلیت در تاریخ عرب قبل از اسلام» از آن سخن گفته‌ام.

گزارشات اخباریون به آنچه که در قرآن کریم از اصطلاح آن قوم به اساطیر اولین و اخبار گذشتگان و اوضاع جهان در

انجام داده و خواسته‌های ایشان را برآورده می‌ساختند، به زندگی خود ادامه می‌دادند. این گروه نسبت به بزرگان قریش، طبقه بزرگ وسیعی را تشکیل می‌دادند. در زمینهای بزرگان و رؤسا، تعداد زیادی از خدمتکاران و بندگان در مقابل بدست آوردن روزی و بقای خویش، در خدمت بودند و بعضی از اربابان در نهایت خشونت و سنگدلی و سختگیری با آنان برخورد می‌کردند.

هنگامی که ضعف و سن زیاد، این بندگان را از خدمت ناتوان می‌ساخت و نمی‌توانستند مثل گذشته در خدمت مخدوم خود باشند، اربابان رهایشان کرده و بخود وا می‌گذاشتند. لذا این امر در طبقه یاد شده، تأثیر فراوان داشت و آنان را ناچار می‌ساخت تا برای رهایی از این وضع و بهبودی وضع خود و بدست آوردن حداقل روزی به الهه و خدای خویش متوسل گردند. همچنین این فقر انگیزه‌ای بود که فقرا و طبقات متوسط را به سوی مسابقه و شرط‌بندی و قمار می‌کشاند چنانکه امثال آنان در عصر حاضر نیز چنین می‌کنند. آنان به طمع کسب و سود و بهبودی وضعیت خویش به این اقدام دست زده یا بخاطر

آن زمان و تسلط بر خواندن و نوشتن و شناخت می‌یابیم، سازگاری ندارد؛ زیرا اصطلاحات و الفاظ نمی‌تواند هیچگاه به زبان قوی - نه جمعی - از باسوادان وارد شود که آگاهی و شناخت به خواندن و نوشتن نداشته باشند.

چگونه ورود الفاظ و اصطلاحات و مصادیق علمی و فرهنگی در زبان عرب بویژه در قرآن کریم که بوسیله آن قومی را توسط رسولی برای ارشاد مورد خطاب قرار می‌دهد، می‌تواند عقلاً امکان‌پذیر باشد که آن قوم با اصطلاحات مذکور آشنایی نداشته باشند؛ کلماتی چون «قرطاس»، «قراطیس»، «کتاب»، «مداد»، «اقلام»، «صحف»، «یقرؤون الكتاب»، «اکتسب»، «تملی»، «قرأه»، «تتلی»، «تخطه»، «کتب»، «الحکمه»، «یعلم»، «العلم»، «تعلمون»، «علم»، «عالمون» و «العلماء» چگونه آنان به معانی این کلمات و مصادیق آنها و درک کامل آن معانی و مقصود آن اصطلاحات آگاه نبوده‌اند؟

گزارشات اخباریون حتی با پندارهای آنان در این مورد نیز متناقض است و ما این امر را در جای خود؛ یعنی در بخش تمدن عرب قبل از اسلام تشریح کرده‌ایم.

بین بردگان و بیگانگان ساکن در مدینه و مکه کسانی یافت می‌شدند که خواندن و نوشتن به زبان قوم خویش را بخوبی می‌دانستند و کتابهای (آسمانی) خود را می‌خوانده‌اند. در مدینه، مدارس (مدارس) وجود داشته که یهودیان احکام دین خود را تدریس و کتاب آسمانی خویش را در آن تفسیر و داستانهای کتب احبار و علمای خویش در قصص و تفسیر احکام دینان یهود را در آن می‌خوانده‌اند. حتی این مدارس تا هنگام اخراج جمعی آنان از حجاز در دوران خلافت عمر باقی بوده است.

آنان داستانها و قصص خود را در بین ساکنان شهر پخش می‌کردند و به قصد افزایش تعداد و تقویت مرکزیت خود در این شهر به تبلیغ آیین یهود می‌پرداختند؛ زیرا قبلاً توانسته بودند تعدادی از اعراب یمن را به دین یهود وارد کرده و در آنجا یک مرکز قوی برای یهود بوجود آورند و یا در میان اقشار مسیحیان نجران، حکومتی یهودی تشکیل دهند.

چنانکه کتب حدیث و اخبار گفته‌اند، یهود به نزدیکی ظهور فردی از خود، که قدرت و پادشاهی را به آنان برگرداند و از دشمنان انتقام گیرد، خبر می‌دادند و لذا



و آنان را بشارت نمی‌داد که پیروزی ایران زمانی طولانی دوام نخواهد داشت و هر زمان طول بکشد سرانجام رومیان بر دشمنان خویش غلبه یافته و آنچه خسارت دیده‌اند را جبران می‌کنند. بدین علت بزرگان قریش در اندیشه فرورفته و از این حادثه بزرگ جهانی عبرت می‌گرفتند.

قرآن کریم اعراب یا ساکنان بیابان را به خشونت و سنگدلی و فرصت طلبی توصیف می‌کند. در این آیه آمده است:

«و من الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرمًا و يتربص بكم الدوائر، عليهم دائرة السوء و الله سميع عليم.»^{۴۰}

در آیات دیگری از نفاق آنان یاد می‌کند:

«الأعراب أشد كفرًا و نفاقًا و أجدر ألا يعلموا حدود ما أنزل الله على رسوله و الله عليم حكيم.»^{۴۱} و «وممن حولكم من الأعراب منافقون.»^{۴۲}

قرآن کریم همینطور آنان را به فرصت طلبی توصیف می‌کند:

«سيقول لك المخلفون من الأعراب، شغلنا أموالنا و أهلونا فاستغفر لنا، يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم. قل، فمن يملك لكم من الله شيئًا ان أراد بكم ضرًا أو أراد بكم

بدینوسیله اعراب را می‌ترسانیدند و آنان امیدوار بودند که آن روز نزدیک است.

(شایان گفتن است) یهود در منطقه مدینه تا جنوب فلسطین از زمینداران و ثروتمندان محسوب می‌شدند. برای ساکنین مکه ضروری بود تا از حوادثی که در خارج جزیره العرب بویژه در عراق و شام رخ می‌داد، آگاهی یابند و چگونه می‌توان گفت از آن نواحی اطلاعی نداشتند، در حالی که تجار کاروانهای آنان را برای تجارت به این نواحی می‌بردند و کشتیهای هند و ایران به سواحل شرقی (حجاز) می‌آوردند؛ لذا از پیشرفتهای و تازگیهایی که در آن نقاط می‌دیدند آگاهی یافته و از برادران عرب خود در عراق و شام، اخبار ایران و روم و پیشرفتهای بوجود آمده در جهان را می‌شنیدند و نیز از مسافران کشتیهایی که به سرزمین آنان می‌آمدند، از اخبار آفریقا و هند و سواحل مقابل سواحل شرقی جزیره العرب اطلاعاتی حاصل می‌کردند.

یادآوری قرآن کریم به قریش از پیروزی ایران بر روم (در سوره روم) دلیلی بر رسیدن خبر غلبه ایرانیان بر روم به قریش بوده است، در غیر این صورت قرآن کریم قریش را با آن خبر مخاطب نمی‌ساخت

نفعاً بل كان الله بما تعملون خبيراً. بل ظننتم ان لن ينقلب الرسول والمؤمنون الى اهلهم ابدأ، و زين ذلك في قلوبكم و ظننتم ظن السوء و كنتم قوماً بوراً.»^{۴۳}

اوضاع سخت و دشوار اعراب در بیابان و فقر آنان و نیز تقسیم شدن به قبایل و عشایر و سختی راه بدست آوردن روزی در صحرا، بالطبع باعث ایجاد این عادات در آنان می‌شد. این عاداتها و خوی‌ها در بین آنان، ذاتی و از هنگام خلقت نبوده بلکه نتیجه شرایطی بود که اعراب در آن به دنیا آمده و رشد کرده‌اند. دست‌تنگی و کمی زمینها، همگی را در حال بیم و هراس نگه می‌داشت و لذا مترصد فرصت برای غلبه بر دیگران بودند تا غنیمتی بدست آورند؛ یعنی همان روزی مورد نیاز و یا هر چیز دیگری که در دست (مغلوبین) بود.

آنان از شهر نشینان می‌ترسیدند و به آنان اعتماد نمی‌کردند و طبعاً بخاطر محرومیت طبیعی از نعمتها و خیرات به ایشان حسد می‌ورزیدند. ساکنان شهرها و قریه‌ها همواره عادت داشتند تا از این نعمتها تنها برای خود بهره برده و از آن استفاده کنند. آنان (صحرا نشینان) نیز سلاحی جز سلاح هجوم و یورش در مقابل

شهر نشینان نداشتند که اگر شرایط مناسب بود دست به این کار می‌زدند و الا نسبت به آنچه که به دست می‌آوردند، راضی و قانع بودند و راهی جز این نداشتند. خشونت و ستمگری آنان امری ذاتی و خلقی آنان نبود بلکه حاصل طبیعت صحرا و موجد این تفاوت بین شهر نشین و بدوی بوده است. در غیر این صورت تفاوتی بین آنان نیز بوجود نمی‌آمد.

مکه با جنگ یا فتحی که بوسیله بیگانگان در آن رخ دهد، جز نبرد و هجوم حبشی‌ها که همپیمان رومیها بودند، مواجه نشد. حبشی‌ها می‌کوشیدند تا با این هجوم بر غرب جزیره‌العرب یا بر تمامی آن مسلط گردند. اگر آنان به این امر موفق می‌شدند معنای آن تسلیم این سرزمین مهم بود که بر بزرگترین منطقه آبی و حائز اهمیت در تجارت دریایی برای کشتیهای مسیحیان تسلط داشت. در نتیجه این امر ضربات قوی و مؤثری بر دشمنان عقیدتی و سیاسی آنان؛ یعنی ایران ساسانی که دارای پایگاهی نظامی در شرق این دولت سیاسی آن زمان بودند وارد می‌آوردند.

سرنوشت این نبرد، عدم موفقیت و شکست بود، نه بخاطر اینکه مردم مکه در

مقابل آن ایستادند و یا به واسطه لشکر جراری که با سلاحهای خود جسورانه به نبرد ایستاده و آنها را شکست دادند بلکه به سبب دیگری که اهل مکه در آن نقشی نداشتند؛ یعنی انتشار وبای وحشتناک و شومی بود که بین حبشی‌ها افتاد و بیشتر آنان را نابود ساخت و کسانی را که از آن نجات یافته بودند را ناچار به فرار کرد. این امر در سالی که در مکه به عام الفیل مشهور است اتفاق افتاد.^{۴۴}

نبرد زیان‌آور یاد شده هشدار برای مردم مکه بود تا همواره آماده و مهیا باشند، نه برای بیرون راندن حبشی‌ها از مکه و از هر مکان در جزیره العرب بلکه برای طرد هر بیگانه‌ای از آن و سرانجام برای گسترش رسالت جهانی که فردی از این سرزمین؛ یعنی محمد - ص - مبشر آن رسالت بود.

اسکندر کبیر نیز تلاش کرد تا بر عربستان غربی و نیز حجاز تسلط یابد ولی ناوگان او برای تصرف سواحل جنوبی به موفقیت دست نیافت و لذا توجه خود را بسوی سواحل غربی معطوف ساخت و اگر امکان این امر را می‌یافت و لشکریان او بر سرزمین‌های دور از ساحل تسلط می‌یافتند، جزیره العرب تاریخ دیگری می‌یافت.

قیصر روم (اگوستس) نیز پس از وی کوشید تا با جزیره العرب ارتباط یافته و بر آن مسلط شود ولی چنانکه دیدیم، موفق نگردید، پرتغالیها نیز از حبشی‌ها تقلید کرده و دست به تلاش زدند ولی نتوانستند.

خلاصه آنچه که ممکن است از مکه در ایام رسول - ص - گفته شود این که مکه در آن زمان مرکزیت مهمی در حجاز و قداست خاص و جایگاه و مقام بزرگی در جهان تجارت این عصر داشته و در آن مظاهر جاهلیت؛ از جمله تفاخر به نسب، حسب، مال، مقام، زورگویی قوی به فقیر و تسلط غنی بر فقیر حاکم بود.

در اینجا به این مختصر در سلسله اوضاع مکه و ساکنین آن اکتفا می‌کنیم تا به فصل جدیدی پیرامون میلاد پیامبر - ص - و مبعث که در چهل سالگی زندگی ایشان رخ داد وارد شویم.

این که چرا ضروری بود در بسیاری از امور در مورد جاهلیت شبه جزیره به تفصیل بیشتر سخن گوئیم، ولی به خلاصه پرداختیم، پاسخ این است: همانطور که در مقدمه ذکر کردم، این کتاب و بخش‌های آن در حقیقت ادامه بخشهای کتاب من «تاریخ العرب قبل الاسلام» می‌باشد و لذا در مورد آنچه در

اینجا خلاصه نوشتیم، به ارجاع به آن کتاب بسنده کردم و کسانی که نیاز به گسترش و بسط این مطالب دارند، می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

● پی‌نوشتها:

- ۱- «شعب» در لغت به معنای شکاف بین دو کوه و یا راه و فاصلهٔ میان دو کوه است که جمع آن «شعبان» می‌باشد (ابن منظور، لسان العرب، مادهٔ شعب ج ۴، ص ۲۲۷۰) شهر مکه بخاطر این که در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده است دره‌ها و شعب فراوانی داشته که محل سکونت بسیاری از قبایل بوده و بخاطر سیل‌های فراوان که در مکه جاری می‌شده این دره‌ها امنیت بیشتری داشتند. بدین صورت هر دره‌ای به خاندان یا قبیله‌ای اختصاص می‌یافت و در حقیقت باید گفت هر دره، در حکم یک ایالت و حکومتی مستقل برای خود بوده که رئیسی از آن خاندان در رأس امور شعب قرار داشته و به حل و فصل مسائل داخلی قبیلهٔ خود، بصورتی خود مختار، می‌پرداخته است. نام تمامی آن شعبان در منابع ثبت است که می‌توان به معروفترین آنها؛ یعنی «شعب ابیطالب»، «شعب بنی عامر»، «شعب بنی هاشم»، «شعب ابی‌دب» و «شعب ابی‌یوسف» اشاره داشت. محاصره رسول خدا و بنی هاشم در شعب ابیطالب آنطور که در افواه جامعه مطرح است، محصور و یا وارد کردن آنان در مکانی دور افتاده به منظور محاصره نبوده است، بلکه چون شعب ابیطالب محل سکونت خاندان بنی هاشم بوده و تمامی این دره به آنان اختصاص داشته است لذا ایشان را در مکان مسکونی خود محاصره کرده و از ارتباط سایر نقاط یا مردمان با آن شعب و یا بالعکس جلوگیری کرده‌اند، یعنی آنان را محاصره اقتصادی و اجتماعی کردند. «مترجم»
- ۲- «... جعفر گوید: از امر علی و عثمان و آنچه بین آنان بود سؤال کردم، پس گفت: این یک دشمن قدیمی و نسبی بین عبد شمس و بنی هاشم بود. حرب بن امیه از عبد المطلب بن هاشم نفرت داشت و ابوسفیان نیز نسبت به محمد - ص - حسادت ورزیده و با او جنگید...» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۲۰، ۱۰، ۴۰۱، ۳ - ۳۸۲).
- ۳- زبیر بن بکار، نسب قریش ص ۲۰۹ به بعد؛ سهیلی، الروض الأُنْف، ج ۱، ص ۱۴۶
- ۴- همان کتاب و نیز ابن حزم، ص ۱۹۰
- ۵- محمود العقاد، العبقریات الاسلامیه ص ۱۳۰؛ سهیلی، روض الأُنْف، ج ۱، ص ۱۴۶
- ۶- آل عمران: ۱۰۳، «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمت خداوند بر خود را بیاد آورید که دشمن یکدیگر بودید و خداوند بین قلبهای شما ایجاد الفت و دوستی کرد و شما را با یکدیگر برادر گردانید.»
- ۷- انفال: ۶۳ «و او کسی است که تو و مؤمنین را با یاری خویش مؤید و منصور گردانید و بین قلبهای آنان الفت برقرار کرد، اگر تو همهٔ آنچه که در زمین است می‌خواستی در بین آنان ایجاد دوستی نمایی هرگز موفق نمی‌شدی ولی خداوند بین قلبهای آنان محبت برقرار ساخت که او با عزت و تدبیر است.»
- ۸- زخرف: ۳۱، «و گویند چرا قرآن بر آن دو بزرگ؛ قریهٔ مکه و طائف نازل نشد» این گفتهٔ اشراف و رؤسای قبایل و بزرگان مکه است که می‌گفتند چرا قرآن بر ولید و حبیب از طائف و عروه بن مسعود از مکه نازل نشد که آنان بزرگان و اشراف آن دو شهر بودند. «مترجم»
- ۹- اصطلاح اریستوکرات یا اریستوکراسی، اصطلاحی جدید مربوط به عهد حاضر می‌باشد که معنای خاصی دارد

اریستوکراسی نوع حکومتی است که گردانندگان آن طبقه اشراف هستند. هرچند که اشراف آن حکومت را اداره می‌کنند ولی برای اداره کشور، دارای مجلس، قوانین و... هستند. در صورتیکه در شبه جزیره آن دوران، طبقه اشراف با اریستوکراتها و یا حکومت اشرافی آنان با اریستوکراسی کنونی تفاوت داشت. بهتر است که آنان را همان نجبا و برگزیدگان یا مهتران قوم و اشراف، مورد خطاب قرار دهیم. «مترجم»

۱۰- دارالندوه را می‌توان قدیمی‌ترین مجلس مشورتی در شبه جزیره و حتی در جهان دانست. ازرقی آنجا را خانه و محل سکونت قسی بن کلاب نیز دانسته است. (ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۸۴) از آنجا که قسی بن کلاب بزرگ مکه و حاکم مقتدر این شهر بوده است، بر اساس سنتهای پذیرفته شده آن عصر، ریش سفیدان و بزرگان قوم برای بررسی وقایع اتفاق افتاده و یا اتخاذ تصمیمات مناسب در جهت حل و فصل مسائل و اختلافات یا بررسی امور سیاسی، نظامی و اقتصادی به خانه حاکم کل رفته و با او به مشورت می‌نشستند. اگر گفته ازرقی که منبع وی از قدیمی‌ترین منابع تاریخی مکه است را مورد توجه قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که دارالندوه بخاطر این که محل سکونت رئیس شهر بوده، به عنوان «مجلس مشاوره» مورد استفاده قرار می‌گرفته است و نمی‌توان بطور قطع اظهار نمود که در ابتدا برای تشکیل مجلس مشورتی ساخته شده است بلکه باید گفت چون رؤسای قوم مشورت خویش با رئیس شهر را در خانه وی انجام می‌داده‌اند، آنجا به مرور، به صورت یک انجمن مشورتی یا دارالندوه در آمده و در دوره‌های بعد به اهمیت آن بعنوان یک مجلس افزوده شده است. در هر حال دارالندوه تا ظهور اسلام همچنان پای برج بود و در این دوران حکیم بن حزام بن خویلد برادر زاده حضرت خدیجه - سلام الله علیها - این خانه را به هزار درهم خرید (سهیلی، روض الأنف، ج ۱، ص ۵۵) خانه یاد شده در دوران پس از رسول خدا - ص - موقعیت سیاسی خویش را از دست داد و معاویه در دوران خلافت خویش آن را مکانی برای اقامت خویش در مراسم حج قرار داد. بخشی از دارالندوه در توسعه عبدالملک و فرزندش، ضمیمه مسجدالحرام شد و باقیمانده آن نیز در توسعه منصور عباسی به آن پیوست. فاکهی از مالکیت این خانه به وسیله الموفق عباسی نیز خبر می‌دهد که وی آن را به حارث بن عیسی داده بود. بعدها دارالندوه را از اساس تخریب و سپس به جای آن مسجدی ساختند که دوازده در، از آن به داخل مسجدالحرام باز می‌شد و مسقف بود و سرانجام نیز ضمیمه مسجدالحرام گشت (ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۸۷ و ۳۸۸). «مترجم»

۱۱- ابن هشام، سیره النبی، ج ۲، ص ۹۴ [خبر دارالندوه]، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۲؛ ابن قیم جوزی، زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ج ۲، ص ۵۲؛ افشهری در تذکره خویش گوید: اکنون مقام حنفی است. (شرح القاموس، ج ۱۰، ص ۳۶۲)

۱۲- ابن هشام، همان کتاب، ج ۳، ص ۴۲۴، [عمره القضاء]

13 Caussin de perceval Essa; v. 1, p. 235 - Encyclopedia of Islam, v. 1, p. 918,

۱۴- بلاذری، همان کتاب، ج ۱، ص ۵۴

۱۵- در منابع تاریخی در ذکر پیمان حلف الفضول به نام خانه عبدالله بن جدعان نیز برمی‌خوریم که پیمان معروف یاد شده در این خانه با حضور قبایل ساکن در شبه جزیره بسته شد تا بر اساس آن اجازه ندهند که هیچ ستمگری در مکه اقامت کند. این پیمان ابتدا بوسیله سه نفر از جرهم و قطور که هر سه فضل نامیده می‌شدند بسته شده و سبب آن نیز ظلمی بوده که از عاص بن وائل سهمی به یکی از افراد قبیله بنی زبید وارد گشته بود. و وی کالای او را گرفته و مبلغ آن را نمی‌پرداخت و لذا مرد زبیدی بر فراز کوه ابوقبیس رفته و فریاد زد: ای قریش به داد ستمدیده‌ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل مکه کالای او را به ستم می‌برند، همانا احترام کسی راست که خود در بزرگواری تمام باشد و در جامعه فریبکار احترامی نیست» با شنیدن این دادخواهی، بنی هاشم، بنی عبدالمطلب، بنی زهره بن کلاب، بنی تیم بن مزه و بنی حارث بن مهر در خانه عبدالله بن جدعان تمیمی اجتماع کرده و پیمانی بستند که برای یاری هر ستمدیده و گرفتن حق وی، همدستان باشند (فاکهی، اخبار مکه، ج ۵، ص ۱۹۰) این پیمان در بیست سال قبل از بعثت

از سوی قبایل قریش تجدید شد. و رسول خدا - ص - نیز در آن حضور داشتند (ابن هشام، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۳۴). برای تجدید این پیمان زبیر بن عبدالمطلب طوایفی را در دارالندوه جمع کرد و از آنجا به خانه عبدالله بن جدعان رفته و پیمان را تجدید کردند (ابن هشام، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵) البته نمی توان موقعیت خانه عبدالله بن جدعان را از لحاظ سیاسی و یا اجتماعی هم پای دارالندوه دانست ولی این خانه نیز در حقیقت چنانکه گفته شد، روزی به منزله یک انجمن مشورتی مورد استفاده قرار گرفته و پیمان مهم حلف الفضول نه در دارالندوه، که در این خانه بسته شده است. ولذا نمی توان گفت دارالندوه تنها انجمن مشورتی در دوران گذشته این شهر بوده است. «مترجم»

۱۶ - زخرف: ۲۲ به بعد، «و گفتند ما پدران را به عقاید و آیینی یافتیم و ما نیز در پی آنها بر هدایت هستیم.»
 ۱۷ - بقره: ۱۷۰، «و هنگامی که به آنان گفته می شد از آنچه خداوند فرستاده پیروی کنید می گفتند ما از کیش پدران خود پیروی می کنیم، آیا آنها باید از پدرانشان که بی عقل و نادان هستند و هرگز به حق و راستی هدایت نشده اند پیروی کنند؟»

۱۸ - تلاش ابوسفیان برای نجات این کاروان تجارتی ارزشمند و پرهیز او از درگیری و نهایتاً تنها گذاشتن اشراف و رؤسای قوم در مقابل نیروهای مسلمین، می تواند بیانگر نقش و ارزش ثروت و تجارت در این جامعه باشد، بگونه ای که دیدیم ابوسفیان به هم قطاران و رؤسای قوم خود پشت کرد و اعتبار خویش را در معرض خطر گذاشت و حاضر نشد به خاطر این مسائل وقتی برای نبرد با آیینی جدید که اساس اشرافیت آنان را در هم می ریخت ثروت و مال خود و اشراف مکه را به خطر اندازد؛ زیرا او بهتر از هر کس دیگری اهمیت کاروان مذکور را درک می کرد. هنگامی که بعضی او را مورد اعتراض قرار دادند به او گفتند شرف تو کجا رفت وی نیز پاسخ می داد شرف من بر پشت شتران من قرار دارد. این حادثه می تواند نقش مهم مسائل اقتصادی و پول و ثروت در آن جامعه را به روشنی به تصویر کشاند. «مترجم»

19 - *Encyclopedio of Islam* v. 3, p. 440.

۲۰ - طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۲

21 - *Encyclopedia of Islam*, v. 3, p. 440.

۲۲ - ابن اثیر، جامع الأصول من احادیث الرسول، ج ۵، ص ۴۴۸ به بعد «باب هفتم در تصاویر، نقوش، پوششها، و نکوش صورت پردازان.»

۲۳ - اهل «مدر» و اهل «وبر» اصطلاحی است که به این دو دسته گفته می شد. «مدر» به معنای گل و به کسانی که ساکن خانه های گلین و در حقیقت شهر نشین بودند گفته می شد و «وبر» نیز به معنای پوست شتر بود و در اصطلاح به بادیه نشینان که در چادرهای پوستی زندگی می کردند گفته می شد. «مترجم»

۲۴ - ازرقی، اخبار مکه ص ۴۸۶

۲۵ - ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۳۴۲

26 - *Ency of Islam*, v. 3, p. 411.

27 - *ú En*, v. 3, p. 440

۲۸ - سوره قریش، «برای آن که قریش باهم انس و الفت گیرند، الفتی که در سفرهای زمستان و تابستان ثابت و برقرار بماند پس به شکرانه این امر باید به پرستش خدای یگانه کعبه پردازند که به آنها هنگام گرسنگی روزی داده و از ترس و خطرات ایمن ساخته است.»

۲۹ - ازرقی، همان کتاب ص ۴۸۹

۳۰ - احزاب: ۶۷، «و گویند خدایا! ما از بزرگان و رؤسای خود پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشانیدند، خدایا بر عذاب آنان بیغزا و مورد لعن و غضب شدید خود قرارشان ده.»

- ۳۱ - مؤمن: ۴۷، «ضعفا و به استضعاف کشیده شدگان به مستکبران گویند ما از شما پیروی کردیم آیا شما ما را از عذاب آنش نجات می‌دهید.»
- ۳۲ - سبا: ۲۳، «کسانی که مستضعف و بی‌پناه بودند، به رؤسای متکبر (در آخرت) جواب می‌دهند که مگر و فریب روزگار، ما را بر آن داشت که بخدای یکتا کافر شویم و بر او شریک قرار دهیم و چون عذاب قیامت را بچشم مشاهده کنند سخت اظهار پشیمانی نمایند و ما زنجیرهای عقاب بگردن فرماندهان و فرمانبران اهل کفر نهاده و گوئیم آیا این رنج و شکنجه جز کیفر کردار زشت شماست.»
- ۳۳ - ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۲۴۷ به بعد.
- ۳۴ - لقمان: ۱۸، و هرگز به تکبر و ناز از مردم روی برنگردان و در زمین با ناز و غرور قدم برمدار که خداوند هرگز مردم متکبر خودپسند را دوست نمی‌دارد.»
- ۳۵ - نساء: ۳۵، «بدرستی که خداوند هرگز مردم متکبر و خودپسند را دوست نمی‌دارد.»
- ۳۶ - رجوع کنید به فهرست قرآن و آیاتی که به این موضوع مرتبط است.
- ۳۷ - ابن اثیر، جامع الاصول؛ ج ۱، ص ۲۴۴ [در باب کبر و عجب]
- ۳۸ - پیشین، ج ۱۲، ص ۳۴۱
- ۳۹ - لقمان: ۱۹، «در رفتار میان روی اختیار کن و سخن آرام گو، نه با فریاد بلند که منکر بوده و زشت‌ترین صداها صدای الاغ است.»
- ۴۰ - توبه: ۹۸، «و از اعراب کسانی هستند که منافقند و مخارجی را که در راه جهاد می‌کنند بر خود ضرر و زبانی می‌بندارند و برای شما مسلمین مترصد حوادث و عواقب ناگواری و حال آن که عواقب حوادث بد برای آنها خواهد بود و خداوند شنوا و به نیات پلید آنان آگاه است.»
- ۴۱ - توبه: ۹۷، «اعراب در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و به جهل و نادانی احکام خدا سزاوارترند و خدا به احوال خلق دانا و به مصالح هر حکمی که می‌کند آگاهست.»
- ۴۲ - توبه: ۱۰۱، «و بعضی از اعراب اطراف مدینه منافق‌اند.»
- ۴۳ - فتح: ۱۱ به بعد، «اعراب بادیه نشین که (از حضور در جنگها و در سفر فتح مکه) تخلف می‌ورزند، برای عذر و تعلل خواهند گفت که ما را محافظت اهل بیت و اموالمان از آمدن در رکاب تو بازداشت. اینک از خدا بر گناه ما آمرزش طلب. این مردم منافق چیزی که هیچ به دل عقیده ندارند، بر زبان می‌آورند، به آنها بگو اگر خدا اراده کند که ضرر یا نفعی به شما رساند، آن کیست که خلاف آن کار می‌تواند کرد، بلکه خدا به هر چه می‌کنید آگاهست.»
- ۴۴ - سال عام الفیل از آن جهت در تاریخ شبه جزیره معروف و مشهور است که ابرهه به قصد تخریب کعبه به این سرزمین لشکر کشید. نگارنده از هجوم حبشی‌ها به مکه و شکست آنان در عام الفیل سخن می‌گوید ولی علت آن شکست را شیوع وبا در میان سپاه حبشه ذکر کرده است. آنچه که مسلم است در این هجوم سپاه حبشه و ابرهه بوسیله نیروهای نظامی آسمانی و مأمورین الهی، از بین رفتند و این واقعه در قرآن کریم سوره فیل ذکر شده است و به نظر نمی‌رسد که در عام الفیل هجومی غیر از آن هجوم به مکه صورت گرفته باشد تا سپاه حبشیان بوسیله انتشار وبا از بین رفته باشند.
- «مترجم»